

در این شماره:
 ضرورت و عمل
 گزارش ارسالی از تظاهرات تهران
 اگر سنگ زیرین بمانیم...
 قربانیان آوار ستم مذهبی
 خوش رقصی سینماگران وابسته به نظام
 جان ریحانه در خطر است
 برای این که دیگر تفنگی نباشد...
 معرفی فیلم برف شکن

آتش • شماره ۳۶ • آبان ۱۳۹۳
 email: atash1917@yahoo.com

اسیدپاشی یک سیاست است

چندین مورد اسیدپاشی بر سر و صورت زنان در اصفهان، کار چند نفر بیمار روانی و یا یک گروه داعشی «خودسر» نیست. این وحشیگری‌ها بخشی از کارکرد نظام است برای سر جای خود نشاندن و مهار یک نیروی اجتماعی انفجاری و عظیم. در شرایطی که کل منطقه خاورمیانه دستخوش تحولات بزرگ است و همه چیز دارد روی هوا می رود، طبقه حاکمه ایران آینده خود را بیش از پیش ناروشن می بیند. برای ادامه حیات، از یک طرف بیش از پیش به دامن قدرت های امپریالیستی و مشخصا آمریکا آویزان می شود و از طرف دیگر، تلاش می کند هر آنچه زمینه بی ثباتی سیاسی و تزلزل بنیان های ایدئولوژیک نظام است را در درون جامعه مهار و سرکوب کند.

تبعیض و نابرابری جنسیتی نهادینه در اندیشه و عمل جمهوری اسلامی و مقاومت آشکار و پنهانی که زنان جامعه نسل از پی نسل علیه آن پیش برده اند یک گسل بزرگ اجتماعی را پدید آورده که یکی از منابع بی ثباتی اجتماعی و سیاسی است. سخنان و ژست های زن ستیزانه مقامات جمهوری اسلامی از شخص خامنه ای گرفته تا امام جمعه های فسیل، تهدیدهای دائمی فرماندهان انتظامی و ادامه در صفحه بعد



چشم انداز حریق همه جا گستر

یا اصلا بی دین هستند. این نص صریح قرآن است که معتقدین به ادیان دیگر، تکفیری اند و باید جزا شده شوند (بی دین ها که اصلا حساب شان جداست). فقط به این فکر کنید که ماه گذشته انسانی را در این کشور اعدام کردند چون افسانه توراتی و کپی برداری قرآنی از آن مبنی بر اینکه یونس به شکم نهنگ رفت را زیر سؤال برده بود. (در این مورد رجوع کنید به مقاله ای در همین شماره آتش). حتی پرچم های این دو نیرو شبیه به هم است و هر دوی شان قصد ایجاد حکومت الله را بر جهان دارند. همسویی ایدئولوژیک شان امروز یک عامل فلج کننده برای جمهوری اسلامی شده است. چگونه می توانند خلافت اسلامی و اعمال ضدبشری اش که با اتکاء به الله و قرآن انجام می شود را افشا کنند در حالی که خود معتقد به همان الله و قرآن هستند؟ جمهوری اسلامی سعی می کند در سطح توده های چندان به این معضل نپردازد و تمرکز افشاگری اش از داعش روی این باشد که اینان دست پرورده خود آمریکا هستند و اسلام شان آمریکایی است. نهایتاً در سطحی مانند اینکه «اسلام دین محبت است» حرف می زنند و طنز مساله اینجاست که همین اظهاریه هم به اختلاف میان مقامات دامن زده است. چون هر سخنی در مورد محبت و مهربانی، می تواند مردم را پر رو و زیاده خواه کند. مثلا از فردا بگویند: «اگر اسلام دین محبت است، پس زندانیان سیاسی را آزاد کنید! پس، ریحانه را اعدام نکنید و...!». مضاف بر این، بخش بزرگی از مردم ادامه در صفحه بعد

باشند بدون اینکه ارزش های «اسلامی» - فرهنگی شان زیر ضرب رود و... همه اینها تبدیل به کشمکش های تازه ای درون حکومت شده است. اما این یک طرف مساله است. طرف دیگر رشته تضادهایی است که برعکس تضاد پیش گفته توده های مردم نقش مهمی در آن دارند. یکم تضادهایی که از ایدئولوژی اسارتبار دینی و بنیادگرایی اسلامی برمی خیزد که جمهوری اسلامی نماینده رسمی و دولتی آن است؛ و دیگری تضاد و ستمگری ملی و مساله گرد و کردستان.

دین، جمهوری اسلامی و مخمسه های کنونی

داعش (خلافت اسلامی) و جمهوری اسلامی هر دو نیروهایی به شدت ارتجاعی و ضد مردمی اند. هر دو، نص صریح قرآن را خواهانند. نگاه کنیم به زن ستیزی داعش و اعمالش. آنان زنان را به مثابه غنیمت جنگی می فروشند و به آنان تجاوز می کنند. اما این بخشی لاینفک از قوانین اسلامی و همان اسلام ناب محمدی است. تاریخ جنگ های محمد پر از این اعمال و تشویق آن بوده است. بنابراین داعشی ها طبق قوانین اسلام عمل خلافی مرتکب نشده اند. از همین روست که در اوج جنایات های داعش علیه مردم ایزدی و زنان آن، جمهوری اسلامی خفقان گرفته بود. چون هر اظهار نظر و یا افشاگری ای در این زمینه، پایه های ایدئولوژیک و رفتاری خودش را زیر سؤال و ضرب قرار می داد. یا نگاه کنیم به عقاید و عملکرد نیروهای خلافت اسلامی نسبت به آثانی که دینی به جز اسلام را باور دارند

تحولات کنونی خاورمیانه، جمهوری اسلامی را در بد مخمصه ای قرار داده است. هیئت حاکم اسلامی سال هاست رویای این را در سر می پروراند که به نیابت از طرف امپریالیست ها موقعیت دست بالایی در میان دولت های این منطقه داشته باشد و مانند نظام سلطنتی شاه، ایفاگر نقش ژاندارمی در منطقه باشد. وقایع کنونی خاورمیانه و نیاز امپریالیسم آمریکا به همکاری با جمهوری اسلامی از یک سو و از سوی دیگر موقعیت شکننده دولت ترکیه که زیر آماج مبارزات توده ای و در مواردی مبارزات مسلحانه قرار گرفته، جمهوری اسلامی را به این نتیجه رسانده که فرصت برای قبولاندن خود به عنوان یک بازیگر مهم منطقه به امپریالیست ها، مهیا شده است. اما همین وضعیتی که جمهوری اسلامی به عنوان فرصت به آن نگاه می کند، لغزنده و پر خطر است. تضاد و رقابت میان بازیگران اصلی (قدرت های امپریالیستی) درون هیئت حاکمه ایران که جناح بندی هایش سمت گیری و اتصالات با امپریالیست های متفاوت دارند، بازتاب یافته و از هم اکنون منشأ شکل گیری اختلافات تازه ای درون شان شده است. اینکه به الزاماتی که نظام ستم جهانی بر دوش شان می گذارد چگونه برخورد می کنند، با اتکاء به کدام قدرت امپریالیستی می توانند از این نمذ برای خود کلاهی بدوزند، در برابر احتمال نفوذ و عملیات نیروهای خلافت اسلامی (معروف به داعش) به ایران باید پرچم «میهن پرستی» را بلند کنند یا دفاع از «اسلام راستین» را، چگونه می توانند خادم بهتری برای امپریالیست ها

چشم انداز حریق...

ایران شیعه مذهب نیستند و هر گونه سوتی دادن از طرف مقامات جمهوری اسلامی در مورد عقاید غیر شیعی - و مشخصا سنی مذهبها - (آن هم در شرایط حاد کنونی) می تواند روندهایی را به جریان بیندازد و اوضاع را به خصوص در مناطق مرزی غیر شیعی و پر از ضدیت با دولت مرکزی از دستشان خارج کند. بنابراین ناچارند بیش از حد محتاط عمل کنند. در همین زمینه اصلاح طلبان حکومتی در سطحی دیگر مشغول فکر سازی هستند. مرکز کارشان این است که ظهور پدیدههایی مانند داعش را از دل تاریخی چند صد ساله توضیح دهند. مثلا می گویند: «داعش نتیجه ناخلف جدل میان نظریه پردازان اسلامی در چند قرن پیش است!» (مجله مهرنامه - شهریور ۹۳) و یا می گویند: «داعش مظهر جدایی از اجتهاد در اندیشه اسلام است!» (حسن خمینی - روزنامه آرمان، ۱۹ مهر). اما این بحثها فقط به درد همان حوزه می خوردند و توضیح دهنده ظهور پدیدههایی مانند داعش و یا ظهور دولت بنیادگرای جمهوری اسلامی در عصر جدید نمی باشند. بنیادگرایی اسلامی، ادامه یک دین گرایی کهنه نیست بلکه پدیده است مربوط به امپریالیسم و سلطه آن بر جهان. نتیجه کارکرد این سیستم و تضادهای برخاسته از آن است. رشد بنیادگرایی اسلامی ربط مستقیم دارد به نیازهای سرمایه داری امپریالیستی برای توسعه و انباشت سرمایه. (در این زمینه رجوع کنید به کتاب «مصر، تونس و خیزش های عربی: چطور به بن بست رسیدند و چطور می توان از بن بست خارج شد» از انتشارات آتش).

ستمگری ملی و مساله کردستان

امروز نام شهر کردنشین کوبانی در سوریه و نزدیکی مرز ترکیه صدر گزارشات تمام رسانهها است. نیروهای خلافت اسلامی این شهر را زیر آتش گرفته و توده های مردم در حال مبارزه و مقاومتی جانانه هستند. جمهوری اسلامی از یک سو می خواهد در مبارزه با داعش نقش آفرینی کند اما از دگر سو در حال حاضر این مبارزه به روی دفاع از کوبانی و مردمش متمرکز شده است. این خود منشأ دردسری تازه برای جمهوری اسلامی شده و در این زمینه با همان تناقضی روبروست که دولت شوونیست و فاشیست طیب اردوغان. چگونه می توانند وارد دفاع از حق و حقوق مردمی شوند که خود سرکوبگر آنان بوده و هستند؟ ستمگری ملی تاریخا یک ستون اصلی برای حفظ و تداوم نظم ستم و استثمار در ایران بوده است و از وقتی ضدانقلاب اسلامی به سر کار آمد، سرکوب ملل ستم دیده در دستور کارش قرار گرفت. فقط تصور کنید اگر

شهر کوبانی در خاک کردستان ایران قرار داشت و مردمش سلاح در دست نمی خواستند به سلطه جمهوری اسلامی تن دهند، هیئت حاکمه ایران چه برخوردی می کرد. بی شک عین داعشی ها رفتار می کرد. و چنین نیز کرده است. به خاطر بیاوریم جنگ جنایتکارانه ای که جمهوری اسلامی در سال ۵۸ علیه توده های مردم در کردستان به راه انداخت و در برابر خواست عادلانه مردم برای حاکم شدن بر سرنوشتشان، آنان را از هوا و زمین به زیر آتش گرفت.

امروز جمهوری اسلامی نمی تواند در برابر وقایع کنونی، کوبانی و خواست و مبارزه مردمش سکوت کند. از طرف دیگر نباید طوری موضع بگیرد و رفتار کند که توده های مردم کرد تحریک شده و فکر کنند «خبری است». آن ها تلاش می کنند سیاست پیشگیری، کنترل و مهار و احتیاط را اتخاذ کنند. بخشی از سیاست پیشگیرانه شان این است که به طور بی سابقه ای دست به نمایش مجدد کثیف ترین و ارتجاعی ترین فیلم هایی زده اند که در دهه ۶۰ حول محور کردستان ساخته اند. فیلم هایی که «آدم خوب» هایش نیروی های جنایتکار سپاه پاسداران هستند که برای دفاع از «جان و ناموس کردها» شهید می شوند و «آدم بد» هایش نیروها و احزاب کردستانی که علیه جمهوری اسلامی می جنگند. وقایع اخیر خاورمیانه، جنایت های داعش و موضوع کوبانی، احساسات و خشم مردم کرد را در همه جا و در ایران نیز به غلیان در آورده است. این وضعیت بر بستر تضادی دیرینه و حاد بین توده های مردم و جنایتکاران جمهوری اسلامی، قابلیت اشتعال دارد و می تواند زمینه ای برای پایه گیری نیروهای سیاسی ضد جمهوری اسلامی مهیا کند و حتی تبدیل به یک بحران سیاسی در کشور شود. یورش تبلیغاتی جدید جمهوری اسلامی علیه نیروهای سیاسی کرد را باید در این چارچوب دید. از طرف دیگر جمهوری اسلامی تلاش می کند تا اعتراضات و اجتماعاتی که به ویژه در شهرهای کردستان در دفاع از کوبانی برگزار می شود را خود مدیریت کرده و مهار بزند. اما این سیاست های مزورانه و نه سیخ بسوزد نه کباب، ضررهایش برای جمهوری اسلامی بیشتر از فایده هایش است. تضاد میان توده های ستم دیده کرد با دولت سرکوبگر جمهوری اسلامی عمیق تر از آن است که بتواند بدون دردرس بازی با آتش را ادامه دهد.

در این اوضاع چه باید کرد؟

خطی که امپریالیست ها جلو می گذارند این است که در این دنیای «خوش و خرم»، نقطه ای دردرس ساز

به نام خاورمیانه وجود دارد که وظیفه قدرت های بزرگ این است که لطف کرده و با ابزار گوناگون «بشردوستانه» که در فرهنگ لغت آن ها یعنی ریختن بمب، رستگاری را برای مردم به ارمان بیاورند. تصویری که امپریالیست ها از موقعیت خاورمیانه نشان می دهند (خاورمیانه ای وحشی که آن ها باید رامش کنند)، تاثیراتش را به روی بخش هایی از افکار عمومی هم در کشورهای امپریالیستی و هم اهالی این خطه می گذارد. در دو سوی آبها، به مردم القا می شود که چاره ای نیست به جز دل بستن به مراحم امپریالیست ها. از طرف دیگر جمهوری اسلامی نیز بنا به بضاعت اش دایره جهان را ترسیم می کند و افکار را شکل می دهد. خطی که این ها در برابر وقایع جاری جلو می گذارند این است که: «ببینید چه خبر است. همه جا را آشوب فرا گرفته. اما ایران جزیره ثبات و آرامش است. و این مدیون ولایت فقیه است...». این نوع تبلیغات تاثیراتش را بر بخش هایی از افکار عمومی و به خصوص طبقات بورژوا و متوسط الحال جامعه که به اصطلاح مسأله «امنیت» بیش از هر چیز برای شان مهم شده می گذارد و به رغم هر مشکلی که با جمهوری اسلامی دارند، بین شان همسویی هایی را با رژیم دامن می زند. حتی بخش هایی از مردم ستم دیده نیز با این بمباران های تبلیغاتی احساس استیصال و آچمز شدن می کنند. این وظیفه مهم نیروهای کمونیست و انقلابی و مترقی است که خلاف این نوع فکر سازی ها و القانات امپریالیستی و ارتجاعی بروند، تضادهای واقعی و پایه ای درگیر در این وقایع را برای مردم روشن کنند و افق دیگری را بگشایند. افق جامعه و دنیایی بدون ستم و بهره کشی و تبعیض و خرافه و کشتار. افق سازماندهی و پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی از دل آتش و خون و با بر هم زدن «ثبات و آرامش» ظاهری حاکم. در گوشه صندوقچه تاریخ تصویری خاک گرفته جای دارد که نسل های گذشته از یادش برده اند و نسل های جدید بی توجه از کنارش می گذرند. بگذارید بر این تصویر تأمل کنیم: درست یک سال قبل از سرنگونی محمد رضا شاه پهلوی، کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، ایران را جزیره ثبات و آرامش در منطقه خاورمیانه نامید. اما دستان بحران و تضادهای نظام جهانی سرمایه داری قوی تر از این ادعا بود و به سرعت برق و باد «جزیره ثبات» را در هم کوبید. امروز هم هیچکس از فردای جمهوری اسلامی خبر ندارد و خود هیئت حاکم بیش از هرکس این بی آیندگی را احساس می کند. ■

اسیدپاشی...

نظامی جنایتکار و تئوری بافی های ضدفمینیستی آکادمیسین های متحجر کاملا متصل و مرتبط است با «دلواپسی های» انصار حزب الله و مهره هایی نظیر این ها. سر و کله این مزدوران به ویژه در روزهای بحران و بی ثباتی پیدا می شود تا سیاست های جنایتکارانه را به شکل «غیررسمی» و «خودجوش» عملی کنند. حتی اظهارات مقامات قضایی «علیه اسیدپاشی» به موازات ادامه این جنایات می تواند جلوه ای باشد از سیاست به مرگ گرفتن تا به تب راضی کردن.

در تحلیل از چرایی اسیدپاشی ها و جنایات دیگری که می تواند علیه مردم رخ دهد، نباید فریب نق زدن ها یا «ابراز نگرانی های» جناح دولت را خورد. اینان نه تنها مسئولیت اسیدپاشی ها و تیغ کشیدن بر صورت زنان در دهه ۱۳۶۰ را در پرونده خود دارند و روزی باید در دادگاه های مردمی پاسخگوی آن باشد بلکه در این دوره نیز برای حفظ این نظام طبقاتی پدرسالار/مردسالار با همه قوانین تبعیض آمیز و ستمگانه شرعی و مدنی اش دوباره به جلو صحنه آمده اند؛ بگیریم با نقاب اعتدالی و اصلاح طلبانه. اینان آمده اند تا با عوامفریبی، با پراکندن زهر مسالمت جویی و صبر و انتظار در میان میلیون ها زن و مردی که جان شان از ستمها به لب رسیده، در راه مقاومت و اعتراض و شورش مردم سنگ بیندازند. اینان نیز همانند سایر سران نظام، خادم و نگهبان قسم خورده نظامی هستند که زن را کنیز، برده، کالا، موجود درجه دوم و ماشین جوجه کشی می داند و «ناهیان منکر» را در مساجد و مراکز بسیج و... به سرکوب بدحجابان و زنانی تشویق می کنند که جرات نه گفتن به ایدئولوژی پوسیده حاکم و ارزش ها و نمادهای اسارت بارش را به خود داده اند. انبار جمهوری اسلامی پر است از ارباب، سنگسار، اعدام، تبعیض و تحقیر جنسیتی و هزار و یک کثافت دیگر. فرمول اسیدی که امروز بر پیکر و روان زنان پاشیده می شود ترکیبی است از ایدئولوژی و سیاست حاکم. برای پایان بخشیدن به این تشویش و ترور دائمی که در خیابان و محل کار و تحصیل و خانه آزارمان می دهد، راهی جز به آتش کشیدن این انبار کهنه به دست توده های مردم وجود ندارد. ■

حمید محمص

از جمعه شب ۱۸ مهر ماه موج فشار، تهدید، آدم ربایی یا بازداشت علنی شماری از جوانان و مردم شهر سمنجان بالا گرفته است. بعد از برگزاری تظاهرات گسترده و پیشبرد شکل‌های دیگر اعلام همبستگی مردم با مقاومت مسلحانه مردم کوبانی در برابر ارتجاع جهادی - اسلامی، نگرانی رژیم ایران بالا گرفته است. طرح عوامفریبانه حکومت که می‌خواست از تریبون نماز جمعه جریان «ضدیت با داعش» را به نفع خود مهار و رهبری کند نقش بر آب شده است. آگاهی سیاسی مردم نسبت به ماهیت و اهداف جمهوری اسلامی و نفرت‌شان از این عوامفریبی‌ها بیشتر از آن است که مرتجعان حاکم فکرش را می‌کنند. در چنین فضایی به راه افتادن هر حرکت سیاسی در بین مردم ظرفیت گسترده شدن دارد.

مبارزانی که مردم را به برگزاری تظاهرات جمعه سمنجان فراخواندند نمونه‌ی مثبتی از درک اضطرار و ضرورت در میدان عمل را - آن هم در شرایطی بحرانی و پر آشوب - در مقابل همه‌ی کنشگران سیاسی و اجتماعی کشور نهادند. با قبول مسئولیت رهبری، با جرات کردن و ابتکار زدن می‌توان در صحنه‌ی سیاست تاثیرگذار شد و زیر پرچم‌های رنگارنگی که نیروهای مرتجع و امپریالیستی برای به بیراهه کشاندن و به جان هم انداختن توده‌های مردم بلند کرده‌اند نرفت. در بخش آغازین اعلامیه‌ای که فعالان سمنجان تحت عنوان «کوبانی زیر آتش» منتشر کردند و امضاء «کمیته دفاع از کوبانی» زیر آن نهادند چنین می‌خوانیم:

«جامعه پر هیاهوی تفاوت‌های طبقاتی که متن آن آکنده از آشوب‌ها و بحران‌های سازمان یافته و ساختگی از سوی قدرت‌های بزرگ می‌باشد، و تقسیم دوباره ثروت‌ها، هر آینه، انسان را به تفاله‌ها و بازمانده‌هایی طبیعی تبدیل می‌سازد تا جغرافیای جنگ و چپاولگری در جلوه‌هایی تازه خود را نمایان بسازد، هم اکنون به میدانگاهی برای رشد نیروهای ارتجاعی و شایع شدن بیماری‌هایی تبدیل شده است که انسان و سرنوشت او را همچون یک پایان شوم به نمایش می‌گذارد. حرکت‌های طراحی شده این نیروها، زمینه ساز دخالت سازمان یافته قدرت‌های امپریالیستی می‌باشد و آن‌ها را هم چون آخرین فریادرس‌های انسان به رخ می‌کشاند...»

در این شرایط، می‌توان و باید همبستگی انترناسیونالیستی با مقاومت و مبارزات توده‌های ستمدیده در خاورمیانه و هر نقطه دیگر دنیا را در برابر ارتجاع جهادی و نیروهای امپریالیستی، به مبارزه مستقیم و مشخص با طبقه حاکم «خودی» و دولت سرکوبگر اسلامی‌اش پیوند زد. ایستادگی در برابر فشارها و تهدیدهای حکومت و موج دستگیری فعالین سیاسی و اجتماعی و جوانان مبارز، پیش گذاشتن خواست آزادی فوری زندانیان سیاسی یک بخش مهم از این مبارزه است. گشودن افق گسترده‌تر مبارزاتی، طرح مسأله انقلاب اجتماعی، ضرورت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیستی، ترسیم مشخصات جامعه سوسیالیستی فردا و روابط انقلابی آلترناتیو، مقابله با توهمات رفرمیستی و تنگ نظری ناسیونالیستی و دیدگاه‌های پدرسالارانه و مردسالارانه در بین مردم زیربنای تعمیق و تداوم جنبشی برای انقلاب در بطن جامعه است. ■

«آتش»

گزارش ارسالی به آتش



اعتراض بسیاری از جوانان قرار گرفتند. یک نفر که مشخص بود مرزبندی روشنی با خط ایدئولوژیک سیاسی و اهداف ناسیونالیستی رهبری مبارزات کردستان سوریه ندارد می‌گفت درست است که ما با ارتجاع در همه جا بایستی مبارزه کنیم اما الان کوبانی در محاصره است و در کوبانی نیروهای مترقی و انقلابی برای برابری زن و مرد و سکولاریسم و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند و بدین لحاظ مهم است که به‌ویژه از کوبانی دفاع شود. شعار زنده باد سوسیالیسم و زنده باد استقلال کردستان نیز به چشم می‌خورد.

برخی از شرکت کنندگان با گرایش ناسیونالیستی با شعارهای محدود تلاش

می‌کردند که صرفاً تقابل کردها با داعش را عمده کنند. برخی از تصویر ملامصطفی بارزانی ناراضی بودند و می‌گفتند که حکومت اقلیم کردستان به اندازه کافی به مبارزات مردم کوبانی کمک نکرده. به هر حال به نظر می‌رسید که خود جوش بودن این اعتراض، باعث عدم هماهنگی و تنوع گرایش‌های حاضر در آن شده بود. در پایان تجمع حدود ساعت پنج و ربع تجمع کنندگان شروع کردند با صدای بلند شعار دادن در حمایت از کوبانی که یکی از شعارها «کوبانی، ننگ جامعه جهانی» بود. در پایان عده‌ای به سمت خیابان شریعتی حرکت کردند و تعدادی شعار زنده باد پ ک ک می‌دادند و جمعی دیگر در آن سوی خیابان به‌طور مجزا حرکت می‌کردند.

گفته می‌شود که جمعی از دانشجویان چپ که در همان روز می‌خواستند در میدان انقلاب تجمع کنند توسط مأمورین اطلاعات بازداشت شده‌اند. جمهوری اسلامی تلاش زیادی می‌کند که شعارهای تظاهرات رادیکال نشود و طوری صحنه را ترتیب بدهد که گویا تجمع کنندگان مدافعین حکومت هستند. به هیچ وجه اجازه تجمع در مناطق شلوغ مثل مقابل دانشگاه تهران یا میدان انقلاب را نمی‌دهد و از اینکه شعارهای سال ۸۸ تکرار شود وحشت دارد. در این تجمعات می‌توان شعارهایی در مورد حق تعیین سرنوشت ملت کرد داد. شعارهای آزادی زندانیان سیاسی و زنده باد انترناسیونالیسم و برابری زن و مرد نیز بایستی در این تجمعات طرح شود. و همین طور شعار کردستان، گورستان ارتجاع و امپریالیسم. ■

عصر روز چهارشنبه ۲۳ مهر ۹۳ تظاهراتی در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران برگزار شد. این تظاهرات به ابتکار جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران و با حمایت و حضور دانشجویان و فعالین کارگری تهران و کرج در دفاع از مردم کوبانی و علیه داعش برگزار شد. در ابتدا لباس شخصی‌ها و نیروی انتظامی اجازه تجمع نمی‌دادند و چندین نفر از محل تجمع برگشتند. اما با پافشاری و ایستادگی حاضرین، تظاهرات دقایقی بعد از ساعت چهار شروع شد. مردم شرکت کننده که اکثراً کرد بودند پلاکاردهای مختلفی با مضمون دفاع از کوبانی آورده بودند. یک پرچم بزرگ با شعار «مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع و فاشیسم» و «زنده باد همبستگی» در آغاز تجمع باز شد. دقایقی پس از ساعت چهار جمعیت زیادتر شد و در ادامه به حدود ۳۰۰ تن رسید. در دقایق اول چندین موتور سیکلت نیروهای ضد شورش و چندین پیاده مجهز به لباس ضد شورش به باتوم و سپر و... به صورت پنهان از دید در کوچه‌ای موضع گرفتند.

ماشین‌های گذری با زدن بوق از تظاهرات پشتیبانی می‌کردند. برخی از عابریین و کسانی که در پارک مجاور بودند در مورد اهداف تجمع سؤال می‌کردند.

بعد از مدتی چند جوان یک پرچم را باز کردند که بر آن عکس ملامصطفی بارزانی منقوش و شعار «هر کجا کرد است آن جا ایران است» (!!) نوشته شده بود. چند تن از پان ایرانیست‌ها با پخش چند شعار سعی می‌کردند که به خیال خود به تجمع جهت بدهند که به خاطر مضمون شعارهای ناسیونالیستی ایرانی مورد



اگر سنگ زیرین بمانیم له خواهیم شد!

به راحتی قبل عوام‌فریبی کنند و سیاست خود را به کارگران قالب کنند؟ اینکه توده کارگران و نمایندگان‌شان در این دوره علیرغم شجاعت و همبستگی و فداکاری قابل تحسین از این دام به آن دام می‌افتند به هیچ وجه تصادفی نیست. دولت سرمایه‌داری نقشه می‌ریزد و از تجربه همدستانش در نقاط مختلف دنیا برای مهار و سرکوب مردم استفاده می‌کند. باید این نقشه‌ها و تدابیر را شناخت و برای خنثی کردنشان نقشه ریخت.

در این راستا باید چند نکته مهم را مرتباً به کارگران و مردم و فعالینی که می‌خواهند مبارزه جمعی تازه‌ای را آغاز کنند خاطر نشان کرد:

یکم، در سرکوب و به انحراف کشیدن مبارزات کارگران و زحمتکشان، همه حکومتی‌ها توافق اساسی دارند. برای اینان روشن است که اجرای سیاست‌های اقتصادی ریاضت‌کشانه و تشدید استثمار، عکس‌العمل اعتراضی توده‌های کارگر و زحمتکش را در پی خواهد داشت. عکس‌العمل‌های اعتراضی ظرفیت این را دارند که به روندهای خارج از کنترل و گسترده‌تر در سطح منطقه‌ای و کشوری دامن بزنند. بخشی از تدابیر پیشگیرانه حاکمان برای مهار انفجار اجتماعی و پیامدهای سیاسی آن، تجهیز و تعلیم نیروهای سرکوبگر و تدوین تاکتیک‌های ویژه پیشگیری و سرکوب شورش‌ها و اعتصابات است. این هدف رژیم را آشکارا در جریان اعتصاب شجاعانه سنگ معدن بافق دیدیم.

دوم، تدبیر دیگرشان حمله به نمایندگان و رهبران عملی جنبش کارگری و تلاش برای از صحنه خارج کردن و یا جدا کردن آنان از بقیه کارگران است. رژیم تلاش می‌کند در میان فعالانی که می‌توانند و می‌باید وظیفه افشای سیاست‌های خانمان برانداز نظام و کمک به سازماندهی و جهت دادن به مبارزات توده‌ها را به دوش گیرند، ترس ایجاد کند و آنان را به انفعال و سکوت وادارد. باید پشت رهبران عملی صادقی که به منافع مردم پشت نمی‌کنند و خود را نمی‌فروشند و جا نمی‌زنند ایستاد. به رژیم اجازه نداد که با اخراج و یا دستگیری، آن‌ها را تحت فشار قرار دهد. خواست مشخص آزادی فعالینی که به زندان می‌افتند باید یکی از شعارهای اصلی مبارزات کارگری باشد.

سوم، تضاد با طبقه کارگر و بقیه بخش‌های مردم تنها تضادی نیست که گریبانگیر طبقه حاکمه ایران شده است. حاکمان اسلامی تضادهای جناحی هم دارند. این رشته از تضادها در شرایط تعمیق بحران می‌تواند عمق بیشتری **ادامه در پائین صفحه ۵**

در چند ساله اخیر این کارگران به اشکال مختلف مبارزه کرده‌اند: از اعتصاب گرفته تا بستن جاده‌ها و تجمع مقابل نهادهای ضد مردمی مثل وزارت کار و مجلس... در همان روزهایی که مبارزه کارگران سنگ بافق جریان داشت در این سنگ بری‌ها هم شاهد اعتراضات پراکنده بودیم. این مبارزات از سطح جنبش‌های خودانگیخته فراتر رفت و آگاهی عمومی کارگران شرکت‌کننده در آن‌ها نیز در چارچوب آگاهی محدود صنفی باقی ماند. استیصال جنبش کارگری نتیجه چنین وضعیتی است. بازی کردن فعالان این جنبش در زمین سرمایه جنبه دیگری از اوضاع کنونی است.

شهریور ماه شاهد بودیم که اعتصاب شجاعانه کارگران سنگ معدن بافق با دخالت فکر سازان رفرمیست و عوام‌فریبی برخی از مقامات، تحت عنوان پیروزی مهار شد. خواسته‌هایی که کارگران به خاطرش دست به اعتصاب زدند عادلانه و ضروری بود و آنچه نمایندگان حکومت به اسم خواست مردم واردش کردند همراه کننده و زیان بار. (در این مورد به شماره قبل آتش رجوع کنید). وضعیت ۲۰ هزار کارگر کارخانه‌های کوچک و بزرگ سنگ در استان اصفهان هم دقیقاً همان وضعیت کارگران بافق است. با این تفاوت که صاحبان این کارخانه‌ها با دولت سرمایه‌داری بر سر طرح ارزش افزوده اختلاف و دعوا دارند. از خودم و شما می‌پرسم که این بار اگر حرکت اعتراضی گسترده‌ای در کارخانجات سنگ اصفهان به راه افتاد چه سیاست و تاکتیک‌هایی را باید در پیش گرفت تا حکومت و شاخک‌هایش در بین کارگران نتوانند

اینجا محمود آباد است. منطقه‌ای در استان اصفهان صنعتی. جایی که سنگ و فلز با شیره جان کارگران در می‌آمیزد؛ تراشیده و ذوب می‌شود تا سرمایه بزرگ‌تر و سود فراوان‌تر شود. کارخانه‌های اینجا نیمه فعال شده‌اند. معنی‌اش این است که تعداد زیادی از کارگران به‌زور بیکار شده‌اند و به ارتش بیکاران جامعه پیوسته‌اند. ارتشی که اگر به آگاهی انقلابی دست پیدا کند می‌تواند همراه با بقیه زنان و مردان پرولتر و زحمتکش، سنگ گور این نظام را با دست خودش بتراند. در این روزهای بحران و بیکاری، مقامات دولت و سرمایه‌داران و رسانه‌های گروهی همگی از رکود اقتصادی و تحریم و عواقب ناگزیرش شکایت می‌کنند؛ از مستهلک بودن ابزار؛ از هزینه‌های بالای تولید؛ استفاده از روش‌های سنتی و قدیمی؛ مصرف بالای انرژی؛ ضایعات فراوان و بهره‌وری پائین. می‌گویند مشکل اینجاست. بعضی‌ها حتی از این هم فراتر می‌روند و در مورد آلودگی‌های زیست محیطی ناشی از فرسودگی صنایع و یا ناکارآمدی سیستم‌های مدیریتی کارخانه‌ها نق می‌زنند. اما از وضعیت واقعی زندگی و کار و معاش زحمتکشان شاغل و در معرض بیکاری هیچ نمی‌گویند. هدف‌شان نجات سرمایه است نه نجات زندگی کارگران. فقر و فلاکت به حدی رسیده که دغدغه اصلی کارگر دیگر نه پرداخت دستمزد معوقه است، نه تأمین اجتماعی، بیمه بیکاری، چک‌های سفید امضاء، اصول ایمنی، ساعات کار، اضافه دستمزد، اضافه کاری و... دغدغه اصلی، بقاء و حفظ جان خود و خانواده‌اش است.

اجازه بدهید نامه را با مختصر توضیحی در مورد سنگ و سابقه تاریخی آن در کشور، هر چند این سابقه چندان طولانی نیست، شروع کنیم. سنگ‌های طبیعی بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ زندگی انسان از نظر کاربردهای ساخت و ساز و تزئینات‌اند. پس از چین، هند و ایتالیا، ایران چهارمین کشور در تولید سنگ‌های ساختمانی از معادن است. استان اصفهان از نظر زمین‌شناسی دارای بیشترین ذخایر سنگ ساختمانی در سطح کشور بوده و این ذخایر از نظر تنوع جنس و رنگ (تراورتن، مرمریت، چینی، گرانیت) قابل توجه‌اند. صنعت سنگ در اصفهان ظرفیت ایجاد فرصت‌های شغلی بسیار و ایفای نقشی قابل ملاحظه در اقتصاد کشور دارد. حدوداً ۷۰۰ واحد این صنعت در اصفهان وجود دارد که نزدیک به ۲۰ هزار کارگر ساده و فنی، و مهندس و کارشناس در آن‌ها مشغول به کارند. بخشی از کارگران دائمی هستند و بقیه فصلی و قراردادی. حدود نیم درصد این زحمتکشان را زنان تشکیل می‌دهد که عمدتاً در بخش اداری شاغلند. مراحل فنی گوناگونی که توسط کارگران این رشته طی می‌شود به‌طور خلاصه چنین است: حمل سنگ‌های مختلف از معادن کشور به کارخانه؛ انتقال به واگن‌های متحرک؛ ترازایی و گونیا؛ برش سنگ به ابعاد مورد نیاز؛ حذف ضایعات سنگ توسط دستگاه‌های طولی بر و کله بر؛ ساب مرحله اول؛ بتونه کاری با ملاط پودر و سیمان سفید و چسب بتون و رنگ دلخواه؛ ساب نهایی سنگ و صیقلی کردن کامل آن؛ انتقال به قسمت ویتربین و نمایشگاه؛ بارگیری و انتقال به مقصد خریدار.

را می‌گذارد اعمال منافی عفت. دربارهٔ مباحث بنیادی دین صحبت می‌شود و سخن از احکام در این کلاس‌ها نیست.

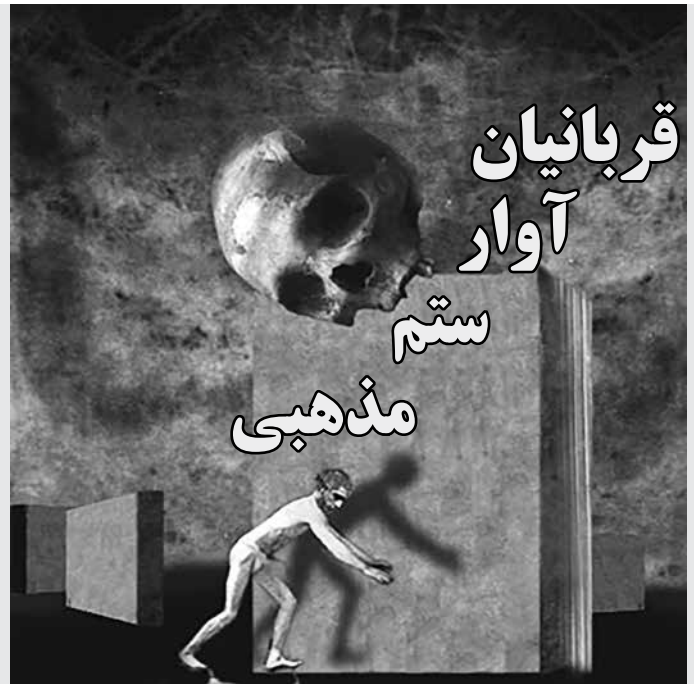
ریشهٔ نگرانی حاکمیت از این مدل کلاس‌ها در این است که در سال‌های اخیر گرایش به عرفان‌هایی متفاوت از آنچه جمهوری اسلامی می‌پسندد، افزایش یافته است. امری که در شرایط نبود فضای انقلابی و یا در دوره‌های رکود سیاسی، رشد پیدا می‌کند. اکثر افرادی که مخاطب این کلاس‌ها هستند، در طبقهٔ میانی جامعه قرار دارند، جوان هستند و از سطح مطلوبی از دانش علمی نیز برخوردارند و خرافات پیش پا افتاده را قبول ندارند. البته آن‌ها کم‌کم تغییر و رستگاری را در لابلای کتب مذهبی یا کتب عرفانی می‌جویند که خود مناسبات کهنه و یا تفکرات خرافی و دین‌گرایانه از نوعی دیگر را بازتولید می‌کند. عرفان و کلاس‌هایی این چنینی تنها به آن‌ها می‌آموزد که دست از تغییر جهان بکشید و نهایتاً در پی «خودشناسی» و تغییر خودتان باشید. این رویه در جامعه‌ای مبتنی بر ستم و استثمار تنها نتیجه‌ای که دارد تسلیم شدن در برابر آن چیزی است که حکم فرماست.

با وجود این، تشکلاتی که حول این تفکرات درست می‌شود و نوع دیگری از دین را تبلیغ می‌کند برای حاکمیت خطرناک است. جوانان در قالب این گروه‌ها دور یکدیگر جمع می‌شوند و گاهی مسائل روز جامعه هم نقل مجلس آنان است و به این کار به‌عنوان یک حرکت نگاه می‌کنند. هر چند که اگر کسی بخواهد در این کلاس‌ها اشاره‌ای به مسائل سیاسی داشته باشد از هر طرف هدف سرزنش دوستانه قرار می‌گیرد که خواستار احتیاط و خودسانسوری‌اند. برای تغییر و رهایی واقعی، به‌جای کلاس‌های عرفان و ترویج «خودشناسی» باید کلاس‌های شناخت از جهان کنونی بر پایه‌ای ماتریالیستی به راه انداخت. باید علم را جایگزین خرافه کرد و جامعه را به همان صورتی که در واقعیت است شناخت و قوانین تغییر رادیکال آن را بیرون کشید و گام در راه تغییراتی بنیادی گذاشت. ■ نسیم ستوده

شکم نهنگ نبوده؟ چون قرآن را فارسی می‌خوانده؟ چون موقع نماز خواندن لباس سفید می‌پوشیده؟ چون روی دست آقایان بلند شده و برای خودش کلاس قرآن باز کرده؟ ...

پس از چند سال با وجود گذراندن محکومیت، دستگاه قضایی، اتهام فساد فی‌الارض و بدعت در دین را پررنگ کرده و حکم اعدام برای محسن امیر اصلانی صادر می‌کنند. بر طبق ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی مجازات دشنام به پیامبران اعدام است. اما می‌توان با استفاده از مواد دیگر قانون از اعدام صرف نظر کرد. اصرار حاکمیت که از رأس قوهٔ قضائیه درگیرش بودند و در نهایت با رأی خامنه‌ای آن را پیش بردند، این گمان که دعوای درون جناحی حاکمیت در پس این اعدام دخیل بوده را تقویت می‌کند. برخی معتقد هستند که جناح مخالف روحانی، در شرایطی که او در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک بوده است، قصد داشته تا با این اقدام، مذاکرات با غرب را مسئله ساز کند.

محسن امیر اصلانی اولین فردی نیست که به خاطر طرح مسائلی از این دست، زندانی، شکنجه و اعدام می‌شود. خیلی از ما در مدارس ایران و در کلاس‌های قرآن و دینی با برخوردهای مشابه مواجه می‌شویم و همواره ما را به خاموشی فرمان می‌دهند. محسن این بار در فضای خصوصی کلاس خود سخن گفت و کسی در کلاس صدای او را خاموش نکرد، او را به زندان بردند و در آنجا به خاموشی ابدی وادارش کردند. در دههٔ اخیر شاهد رونق کلاس‌هایی نظیر آنچه محسن امیراصلانی برگزار می‌کرد هستیم. جالب این است که از یک طرف حاکمیت که خود طلاهدار نگرش مذهبی است و ایران از معدود کشورهای است که در آن حاکمیت دینی برقرار است، با این قبیل کلاس‌ها مخالفت می‌کند. از طرف دیگر تعدادی از جوانان که از نظر مذهبی با حاکمیت فاصله دارند جذب این کلاس‌ها می‌شوند و این کلاس‌ها را بر اساس تفکر خود از منظر اعتقادی اصیل‌تر می‌شناسند. کلاس‌ها مختلط است و حاکمیت اسمش



در یک خشکی رها می‌شود و خدا برایش یک درخت کدو می‌روپاند تا همدم و سایه سار او شود. ولی آن درخت از بی‌آبی خشک می‌شود و یونس بهانه می‌گیرد و خدا به او می‌گوید تو که برای یک درخت دلتنگ می‌شوی، چرا برای مردمت که به راه راست هدایت شدند دلتنگی نمی‌کنی؟ یونس هم عاقل می‌شود و می‌رود پی کارش!

ظاهراً تنها چیزی که محسن امیر اصلانی گفته است این بوده که یونس نمی‌توانسته در شکم نهنگ زنده مانده باشد و یک مثال از کارتون پینوکیو می‌زند و می‌گوید که یونس، پدر ژپتو نبوده است! فکر می‌کنم افراد زیادی با او هم نظر باشند. این داستان بیشتر شبیه داستان‌های کتب آموزشی پیش از دیستان دربارهٔ اصلاح رفتار کودکان است که بر سر هر موردی بهانه بگیرند و زود قهر نکنند و صبور باشند. احتمالاً شکل‌گیری این داستان هم که مربوط به عهد عتیق است، متناسب با درک مردم در آن دوره بوده و کتب مذهبی دیگر هم از روی آن کپی کرده‌اند. اما سؤال مهمی که پیش می‌آید این است که چرا محسن امیر اصلانی به دنبال این مسئله اعدام شد؟ چون گفت که یونس توی

محسن امیراصلانی روز چهارشنبه دوم مهرماه، به اتهام «فساد فی‌الارض، بدعت در دین (توهین به یونس) و ارتکاب فعل حرام» در زندان رجایی شهر کرج اعدام شد. او که در اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ همراه همسر و چند تن از شاگردانش بازداشت شده بود، کلاس‌های طریقت باطنی و رؤیاشناسی و همین‌طور کلاس‌های قرآن برگزار می‌کرده است. در آن پرونده، ابتدا محکوم به سه سال زندان و شلاق می‌شود که در تجدید نظر به دو سال کاهش پیدا می‌کند و بخشی از آن تبدیل به جریمهٔ مالی می‌شود.

اما این یونس که محسن امیر اصلانی به اتهام توهین به او اعدام شد، کیست؟ طبق قصه‌های تورات، یونس یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که در سده هشتم قبل از میلاد زندگی می‌کرده است. او مأمور هدایت اهالی نینوا می‌شود ولی کسی او را تحویل نمی‌گیرد و خدا به یونس وعده می‌دهد که اگر مردم ظرف سه روز توبه نکنند غذایی بر آن‌ها وارد می‌شود. سه روز می‌گذرد و عذاب وارد نمی‌شود و یونس دلخور شده قهر می‌کند و به دریا می‌رود و در یک سلسله وقایع از شکم نهنگ سر در می‌آورد. ولی چون خدا او را دوست داشته، زنده می‌ماند و

اگر سنگ...

پیدا کنند و به چند پارگی و ضعف نظام و دولت سرمایه‌داری دامن بزنند. هر جناح به کارگران و زحمتکش‌ها که می‌رسد به شیوه خود عوام‌فریبی می‌کند و وعده می‌دهد. در این راه حتی ممکنست از رقیبان حکومتی‌اش افشاگری کند و گناه بدبختی مردم را تماماً متوجه آن‌ها کند. مسئله‌ای که نباید از آن غافل شویم، تأثیر این فریبکاری‌ها بر صفوف خودمان است.

که انقلاب سوسیالیستی را به‌عنوان تنها راه آزاد شدن از نظام سرمایه‌داری و جنایات و بدبختی‌هایش دائماً تبلیغ و ترویج کنیم. پیروزی ما در گرو شکل‌گیری یک رهبری آگاه و انقلابی، یک دورنمای مبارزاتی و یک نقشه عمل برای در هم شکستن ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حاکم است. پیروزی در گرو داشتن هدف و آرمانی بزرگ است. ■

فواد کعبی

تخفیف خواهد داد. اگر این یا آن جناح حکومتی احساس کند که رقیبانش از یک مبارزه و جنبش برای خود پایگاه و اهرم فشار ساخته‌اند از هر وسیله ممکن، از توطئه چینی و یا سرکوب مستقیم برای متلاشی کردن این پایگاه و مجازات توده‌ها استفاده خواهد کرد.

بردن این سیاست‌ها و آگاهی‌ها به میان توده‌ها فقط در صورتی راهگشا خواهد بود و معنی واقعی پیدا خواهد کرد

باید قاطعانه در مقابل محافظه‌کاری‌ها و سازش‌کاری‌ها ایستاد و شرکت کنندگان در هر مبارزه را تا آنجا که می‌شود بر سر سیاست‌های اصولی و تاکتیک‌های رزمنده و صحیح و راهگشا قانع کرد.

چهارم، ساده اندیشی است اگر فکر کنیم دعوایها و تسویه حساب‌های درون حکومتی بر تضاد عینی و آشتی ناپذیر میان طبقه کارگر و توده‌های مردم با طبقه حاکم سایه خواهد انداخت و آن را

نسلی

که جنگ ارتجاعی حافظه تاریخی‌اش ندارد، نمی‌تواند عمق پلیدی و وقاحتی که در تبلیغات سالگرد «دفاع مقدس» و مزخرفات امام جمعه‌ها و مداحان موج می‌زند را درک کند. در مورد جنایتکارانه بودن آن جنگ هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. بازگویی آن تاریخچه خونین و منافع و اهداف طبقه حاکم دو کشور در برافروختن آتش جنگ هشت ساله، هنوز هم وظیفه مهمی بر دوش آگاهان متعهد و مردمی است. در همین ارتباط، نکته‌ای که عباس کیارستمی سینماگر سرشناس در میان جمعی از دانشجویان مقیم آمریکا پیرامون آن جنگ به زبان آورد را باید ارزشمند و مثبت دانست چرا که به درک روشن‌تر جامعه امروز ایران از ماهیت جنگ ایران و عراق کمک می‌کند. کیارستمی در آن گفت و گو به‌صراحت گفت: «حاتمی کیا که بودجه‌های سنگین می‌گیرد و فیلم‌های جنگی می‌سازد گوش من را بیچانده بود که زمانی که ما داشتیم می‌جنگیدیم کیارستمی داشت دنبال دفترچه دوستش می‌گشت...» کیارستمی در جواب به این حرف حاتمی کیا گفت: «خانه دوست کجاست ماندگار شد چون راجع به یک ارزش انسانی صحبت می‌کرد اما فیلم‌های تو نماند چون تو راجع به یک پیروزی از تاریخ ایران حرف زدی که تازه آن پیروید هم به هیجان آورد بچه‌ها را. احمدپور (شخصیت اصلی فیلم خانه دوست کجاست) رفت پس داد دفترچه را، اما تو به هیجان آوردی و احمدپورهای دیگر رفتند در جنگ و کشته شدند و حالا پس از سال‌ها می‌شود راجع به آن‌ها فکر کرد که آن‌ها چطور از

بین رفتند. در یک جنگی که هیچ مفهومی نداشت.» تبیین کیارستمی از جنگی که بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از خاتمه‌اش هنوز هم یکی از ستون‌های تبلیغات سوسیالیستی جمهوری اسلامی است، طبعاً کک به تنبان کاسه لیسان و

مداحان فرهنگی نظام انداخت. مدافعان حکومت که این روزها با پیروی از ژست مداراجویی روحانی سعی می‌کنند خود را مدافع آزادی بیان نشان دهند و حتی اروپائیان را نقد می‌کنند که چرا اجازه شک کردن در مورد هولوکاست را به آکادمیسین‌ها نمی‌دهند، یک مرتبه نقاب از چهره برداشتند و کارت‌های هویت خود را نشان دادند. رسواترین‌شان شاید خود حاتمی کیا باشد که سال‌ها دم از «استقلال» و «فردیت» و «مخالفت خود با سیاست‌گذاران سینما» می‌زد اما حرف کیارستمی را تاب نیاورد و اعلام کرد: «انتظار دارم که مسئولین نگاه خود و موضع خود را به صراحت بیان کنند. اگر که چنین نشود یقین پیدا می‌کنم در دولتی حرف می‌زنم که در آن نفاق است. دعا می‌کنم که خداوند کسانی را که خون شهدا را نمی‌بینند رسوا کند.» حمله‌ها چنان بالا گرفت که به شکلی

خوش رقصی سینماگران وابسته به نظام

ماجرای سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی‌اش را تداعی می‌کرد. البته رژیم این روزها آنقدر در دست‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی دارد که نخواهد یا نتواند به‌طور جدی به شخصیت‌هایی مثل کیارستمی بند کند.

بنابر این بازنده ماجرا، حداقل در این دور از کشمکش، کسی جز حاتمی

کیا نیست. قلداری‌های امنیتی حاتمی کیا البته بی‌پشتوانه نبود. او به‌تازگی فیلم پر هزینه رامبویی‌اش که به تقلید از فیلم‌های آمریکایی ساخته شده را روی پرده داشت و بلافاصله بعد از آن، بازار ویدئوی خانگی را هم از آن پر کرد. پیام‌های بازرگانی مستقیم و غیرمستقیم صدا و سیما و بیلبوردهای شهرداری هم کاملاً در خدمت به «چ مثل چمران» حاتمی کیا قرار داشتند. این فیلم یک دروغ بزرگ در مورد جنبش خلق کرد است و توهین به شعور مردم. حاتمی کیا کوشید یک شخصیت خیالی صلح طلب از مصطفی چمران ارائه دهد. او در مصاحبه با روزنامه همشهری در مرداد ۹۳ در پاسخ به خبرنگاری که شخصیت چمران در فیلم «چ» را غیرواقعی دانسته بود گفت که «البته چمران صلح طلب بود اما صلح به چه قیمتی!»

حاتمی کیا نام فیلمش را از نام

انقلابی برجسته آمریکای لاتین «چه گوارا» که به «چه» مشهور است برداشته تا شخصیت چمران را با «چه گوارا» همسنگ کند. در این فیلم از سرودهای انقلابی چپ در زمان شاه استفاده شده البته با تغییر شعرها. حاتمی کیا از نام‌ها و نمادها و هنر چپ علیه نیروهای چپ و انقلابی و مردم آزادیخواه کردستان سوءاستفاده کرده است. او در فیلم «چ» همه دروغ‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی در مورد «حمله پیشمرگان به بیمارستان‌ها و دزدی‌ها و جنایات آنان علیه مردم غیرنظامی» را با وقاحت تمام تصویری کرده است. حاتمی کیا در مصاحبه‌ای حتی ماجرای دروغین سر بریدن پاسداران زخمی در بیمارستان پاوه را که در آن دوره برای تحریک افکار عمومی تبلیغ می‌شد تأیید کرده است.

حاتمی کیا بازی را باخت چرا که علیرغم سال‌ها ژست روشنفکری گرفتن و فلسفه بافی و مخالف خوانی، نشان داد که واقعا پای این نظام ضدردمی و شخصیت‌های جنایتکارش ایستاده است. نشان داد که واقعا در فکر و عمل فرق چندانی با ده نمکی ندارد.

محتوای فیلم‌های حاتمی کیا و رفتار امنیتی که در برابر حرف حق کیارستمی از خود نشان داد شاهدهی است بر اینکه شرکت او در «پروستات پارتی» خامنه‌ای به همراه کمال تبریزی و مجید مجیدی نه تحت فشار و نه به مصلحت صورت گرفته و نه بیان موضع متزلزل یک هنرمند است. حاتمی کیا می‌خواست به همگان اعلام کند که با قدرت است نه بر قدرت. او التزام خود به ولایت فقیه و ضدیت خود را با ترقی‌خواهی، نواندیشی و شورشگری در عرصه روشنفکری و هنر اعلام کرد. ■

کاوه اردلان

جان ریحانه جباری در خطر است

آخرین جلسه مصالحه میان خانواده ریحانه جباری با حضور خود وی و مادرش و پسر خانواده سربندی (مقتول) تحت نظارت دو نفر از وزارت اطلاعات برگزار شد. در این جلسه دو نفر اطلاعاتی تلاش می‌کردند که از سازش میان خانواده سربندی و ریحانه جباری جلوگیری کنند.

پسر مرتضی سربندی برای بخشش ریحانه جباری شرط گذاشته که ریحانه بگوید که در مورد قصد مرتضی سربندی به آزار و اذیت و تجاوز جنسی دروغ گفته. ریحانه جباری با شهامت حاضر نشده که زیر بار این دروغ‌گویی برود. در این پرونده از شخصی به نام شیخی که در صحنه قتل حضور داشته خبری نیست. گفته می‌شود که این فرد قاتل سربندی بوده و این کار را از جانب وزارت اطلاعات انجام داده و حالا اطلاعات سعی دارد که با اعدام ریحانه پرونده را خاتمه بدهد.

قوه قضائیه و وزارت «بیداد» جمهوری اسلامی که در رأس آن جنایتکاری به نام پور محمدی از جلادان زندانیان سیاسی دهه شصت قرار دارد، بر اعدام ریحانه در صورت عدم بخشش خانواده مقتول اصرار دارد. جان ریحانه جباری به‌شدت در خطر است. با تشدید اقدامات افشاگرانه و اعتراضی در سراسر جهان بایستی مانع اعدام ریحانه جباری شویم!



برای این که دیگر تفنگی نباشد...

واقعیت کمونیسم چیست؟



نبردی که در کوبانی در جریان است، نگاه بسیاری را متوجه خود کرده است. جنگ و خون و ویرانی در خاورمیانه تازه نیست، ولی پس از مدت‌ها در این خطه، مردمی در مقابل اسلام‌گرایان مسلح دست به اسلحه بردند. طنینش گسترده بود، سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی را تسخیر کرد که هیچ، مردم را حتی در شهرهای ایران به خیابان کشاند. یکی گفت باز هم ثابت شد قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید و چند هزار کیلومتر آن طرف‌تر در تهران از نظر سیاسی به جوانان قدرت و شجاعت می‌بخشد. همواره وقتی مردم در جایی، در حرکتی عادلانه علیه ستمگران و کهنه پرستان به پا می‌خیزند، شجاعتشان به دیگران سرایت می‌کند. با پایداری و تداوم مبارزه، با مسلح شدنش، و حتی سوسوی کسب پیروزی صرف‌نظر از افق و دیدگاه نیروی رهبری کننده‌اش، عمق و گستره این تأثیر هم بیشتر می‌شود.

قدرت سیاسی از لوله تفنگ می‌آید. البته هر مبارزه مسلحانه‌ای برای کسب انقلابی قدرت سیاسی نیست؛ گاه حتی برای کسب تمام و کمال قدرت هم نیست. تاریخ معاصر و اخیر از بعد از جنگ جهانی دوم پر است از مبارزات مسلحانه‌ای که علیرغم نیت و قهرمانی‌های رزمندگان، از جانب رهبران به‌منظور مذاکره و سازش آغاز شدند یا به واسطه «رفیق نیمه راه بودن» آن‌ها به سازش کشیده شدند. از الجزایر تا کلمبیا، از ال سالوادور تا نپال. یا مبارزات مسلحانه‌ای که هر چند سازش نکردند ولی انگار از طرف غلط دوربین به هدف نگاه کردند و قدرت را چنان از خود دور دیدند که ادامه مبارزه به هدفی در خود تبدیل شد، از قدرتش کاسته شد، الهام بخشی‌اش کمرنگ شد. آن چه در هند شاهدش هستیم نمونه‌ای بارز از این دست است. ولی آن چه امروزه بیش از پیش راه نفس را می‌بندند و هوا را خفقان

آور می‌کند، نه مبارزات مسلحانه مترقی، نیمه انقلابی، ره گم کرده و ناروشن بلکه بیماری مسری و مرگ آور صلح طلبی و خشونت‌گریزی است.

خشونت «زیبا» نیست. لطف ندارد. برتولت برشت، پیشاپیش از آیندگان به خاطر خشونت ناگزیری که برای رهایی از ستم و استثمار بدان نیاز داریم بخشایش جست. مائو وقتی اصل انکار ناپذیر «قدرت سیاسی از لوله تفنگ می‌آید» را سکه زد تأکید کرد که: «ما هوادار برانداختن جنگیم. ما جنگ نمی‌خواهیم. ولی جنگ را فقط به وسیله جنگ می‌توان برانداخت. برای اینکه دیگر تفنگی نباشد حتما باید تفنگ به دست گرفت.»

هیچ ساختنی بدون تخریب ممکن نیست. هیچ مبارزه جدی برای پایان دادن به نظامی که تا به دندان مسلح است بدون توسل به خشونت متصور نیست. با گل و بوسه نمی‌توان بر تانک و خمپاره غلبه کرد. چشم امید کسانی که از ضرورت مسالمت آمیز بودن مبارزه می‌گویند و دیدگاهی تظلم خواهانه و ضعیف پرستانه را در بین مردم تبلیغ می‌کنند «تفاقا» به جانب دولت‌ها و نهادهایی است که از نظر نظامی و تسلیحاتی سنبه پر زورتری دارند!

نبرد مسلحانه‌ای که دشمن (دولت) تئوکراتیک سرمایه‌داری، امپریالیسم و یا جهادی‌های جنایتکاری نظیر داعش را به زیر می‌آورد، نبرد یکی دو روزه نیست: که مردم قیام می‌کنند، شاید یکی دو هفته، شاید کمی بیشتر، با ارتش ضد مردمی مبارزه مسلحانه می‌کنند و کار تمام می‌شود. اگر در اکتبر ۱۹۱۷ قیامگران در عرض چند روز کنترل پتروگراد و چند شهر دیگر را به دست آوردند یک جنگ داخلی خونین و چند ساله طلب کرد تا حکومت شوراهای آن هم به‌طور نسبی، تثبیت شود. در تجربه‌ای دیگر از قرن بیستم، کمونیست‌های چینی برای به

زیر کشیدن حاکمیت بورژوازی و کسب سراسری قدرت پرولتاریا جنگی دراز مدت را سازماندهی کرد و از تجربه همین جنگ بود که مائو آموزه‌های بالارزشی در مورد شیوه‌های نبرد پرولتاریا تدوین کرد. که تفنگ نیست که تصمیم می‌گیرد و خط سیاسی حاکم بر جنگ است که جریان و سرنوشت آن را تعیین می‌کند. که جنگ خلق بدون حمایت مردمی و درگیر شدن زحمتکشان به طرق مختلف در جنگ به اهداف خود نزدیک نخواهد شد و این بدون تبلیغ و ترویج اهداف جنگ و انجام تغییرات اقتصادی و اجتماعی در بحبوحه جنگ و تا حد ممکن میسر نخواهد بود. در نبردهای قرن بیست و یکم، تاریخ تکرار نخواهد شد، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا هم نعل به نعل مثل قبل پیش نخواهد رفت و آسان‌تر از قبل هم نخواهد بود.

همان‌طور که لنین رهبر انقلاب سوسیالیستی در روسیه با وام گرفتن از کلاوس ویس (استراتژیست نظامی ارتش آلمان) تأکید داشت جنگ ادامه سیاست است به طرق دیگر. و سیاست حاکم بر جنگ بر شکل پیشروی جنگ و نتایج آن تأثیر خواهد گذاشت. مائو تسه دون رهبر انقلاب سوسیالیستی در چین نیز که آموزه‌های جنگ انقلابی پرولتاریا و توده‌های مردم را تدوین کرد و نظم بخشید از عبارت «تو به شیوه خود بجنگ و من به شیوه خود» برای نشان دادن رابطه اهداف و سیاست‌های طبقاتی مختلف با استراتژی و تاکتیک‌های نظامی گوناگون استفاده کرد. او اصولی را جلو گذاشت تا مردم و نیروهای مسلحی که نخست ضعیف و پراکنده و تعلیم نیافته و کم تجهیزات‌اند بتوانند بر دولت‌ها و ارتش‌های مجهز و مدرن پیروز شوند. بتوانند نقاط قوت و ضعف خود و دشمن را بشناسند و راه‌های تبدیل ضعف خود به قوت، و قوت دشمن به ضعف را بیابند.

امروز نیز توده‌های مردم در ایران و هر گوشه دیگر از این زندان بزرگ که نامش جهان سرمایه‌داری امپریالیستی است اگر بخواهند سرنوشت خود را به دست گیرند و اقتصاد و سیاست و فرهنگ را از ریشه به نفع نوع بشر دگرگون کنند نیاز به فهم و آموزش و پیشبرد جنگ انقلابی دارند. جنگی که قدرتش را از ابتکارات و توانایی‌های مردمی می‌گیرد، جنگی که مقابله با نابرابری‌ها را به عمل در می‌آورد، جنگی که اهدافش از منافع محلی، قومی و ملی فراتر می‌رود. به راه انداختن چنین جنگی مسلما امیدهای بیشتری را در دل ستم‌دیدگان دنیا بیدار خواهد کرد.

پوچی صلح طلبی در جهانی که به یمن سرمایه‌داری آغشته به خون و آتش و مرگ است، در شرایطی مثل امروز که بسیاری از خشونت‌گریزان دپروز به مبارزین کوبانی سجده می‌کنند آشکار می‌شود. مسئله این است که نبرد در زیر کدام پرچم به استقرار قدرت واقعی مردم می‌انجامد. به استقرار سوسیالیسم و کمونیسم. ■

«آتش»

نشر آتش منتشر می‌کند

نظراتی درباره سوسیالیسم و کمونیسم
دولت و آزادی

باب آواکیان

صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا



مسافران قطار طبقاتی

معرفی فیلم

برف شکن (snowpiercer)، کارگردان: Boon jong-ho
محصول سال ۲۰۱۳ کره جنوبی

داستان فیلم «برف شکن» مربوط به آینده‌ای نزدیک، یعنی سال ۲۰۳۱ است. در یک آزمایش برای حل گرمایش زمین، فاجعه‌ای رخ داده و عصر یخ بنیان آغاز می‌شود. زندگی از روی کره زمین رخت بر می‌بندد و آخرین بازمانده‌های حیات انسانی در قطاری به نام «برف شکن» که ۱۷ سال است بی‌وقفه دور کره زمین می‌چرخد، زندگی می‌کنند.

قطار شامل دو بخش انتهایی و جلو است که سلسله مراتب به خشن‌ترین شکل در آن حکمفرما است. بخش انتهایی محل سکونت مردم محرومی است از ملیت‌های مختلف که در فضایی تیره و تنگ و رقت بار زندگی می‌کنند. اگر بتوان نامش را زندگی گذاشت. در دیالوگی معنا دار از زبان یکی از شخصیت‌های فیلم می‌شنویم که می‌گوید: «ما برای اینکه از سرما نمیریم، به قطار وارد شدیم. اما زندگی نکردیم...» و در بخش جلو (بالا) اقلیت از ما بهتران زندگی می‌کنند که همه چیز برای از دست دادن دارند.

در جریان فیلم متوجه می‌شویم چندین بار شورش‌هایی از طرف مردم صورت گرفته که در میانه راه با دادن کشته

شکست خورده‌اند. اما این راه هربار توسط شورشگران جدیدی که قوت و ضعف‌های شورش‌های پیشین را به بحث گذاشته و نتیجه می‌گیرند، بیشتر از دوره قبل طی شده و آنان به مرکز قدرت بالایی‌ها نزدیک‌تر شده‌اند. این مرکز قدرت، به‌طور نمادین یک موتور پیچیده و عظیم‌الجثه است که توسط نگهبانانی مسلح، شبانه روز از آن محافظت می‌شود. فیلم به بحث‌های زیادی در وبلاگ‌های ایرانی و دوستداران سینمای مفهومی دامن زده است. اینکه این فیلم چیست و چه می‌خواهد بگوید؟ آیا فیلمی است در ژانر تریلر و هم

زمان علمی/تخیلی؛ فیلمی آخرالزمانی است با تصویری سخت تیره و تار از جهان کنونی؛ ضد استبدادی است با سمت‌گیری‌های طبقاتی؛ محیط زیستی است و نشان دهنده بلایی که دارد بر سر کره زمین می‌آید؛ فیلمی است تارانتینویی با خشونت بالا که خون به همه جا شتک می‌زند؟ شاید بتوان گفت اکثر این جنبه‌ها



را فیلم در بر گرفته اما هر چه باشد، تخیلی نیست و جنبه نمادین آن بسیار قدرتمند است. تضادهای تکان دهنده میان بخش انتهایی و جلوی برف شکن، بین پائینی‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دهند و بالایی‌ها که اقلیت هستند، تخیل نیست. عین واقعیت جهان کنونی است. پائینی‌ها از همه چیز محروم‌اند. نه فقط از ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی مانند خوراک و پوشاک و جان پناه مناسب، بلکه از طبیعت، نور خورشید، موسیقی و... در مقابل، اقلیت بالا دست (که تمامشان سفید پوست‌اند)، همه امکانات را به افراطی‌ترین شکل در

انحصار و کنترل خود گرفته‌اند.

فیلم نگاه و قضاوت بالایی‌ها نسبت به پائینی‌ها را به خوبی در دیالوگ سخنگوی بالایی‌ها نشان می‌دهد. او که با پرتاب کفش از سوی پائینی‌ها روبرو می‌شود در گفتاری متفرعانه می‌گوید:

«جای هر کسی در این قطار معلوم شده و این ابدی است. شما کفش هستید و همیشه پائین. ما کلاه هستیم و همیشه بالا... این نظم جاودانه است و تغییر نخواهد کرد...». ورد زبان سخنگوی بالایی‌ها در صحنه‌های مختلف فیلم تکرار این جمله است: «یادتان نرود. این نظم جاودانه است. جاودانه است... مکان هر کس مشخص شده است. این نظم را هیچکس نمی‌تواند بر هم زند. هرگز. نمی‌تواند. نمی‌تواند... به جز این توهم است و...».

فیلم هشیارانه نشان می‌دهد که این شاخ و شانه کشیدن‌ها به پشتوانه نیروی مسلح، آماده به کشتار و مجهز به تکنولوژی پیچیده است که صورت می‌گیرد. به‌علاوه نشان می‌دهد که چگونه کنترل بر منابع آبی و غذایی، منشأ تعیین کننده‌ای در حفظ قدرت بالایی‌ها است.

اما بالاخره ورق بر می‌گردد. طی پروسه‌ای پائینی‌ها شروع به درک کارکرد مرکز قدرت بالایی‌ها (موتور) می‌کنند و برای انهدامش نقشه می‌ریزند. درک می‌کنند که برای مقابله با نیروی مجهز به سلاح، آنان هم باید مسلح شوند. ابتدا نیروی آتش دستی درست می‌کنند و سپس در جریان نبرد سلاح‌های طرف

مقابل را مصادره می‌کنند. و مهم‌تر اینکه درک می‌کنند که آنان نیز مانند بالایی‌ها باید رهبری داشته باشند. پس از میان خود شورشگری دانتر و شجاع را به‌عنوان رهبر انتخاب می‌کنند. از جمله جنبه‌های مهم فیلم همین موضوع است. هم ضرورت داشتن رهبری و هم اینکه این رهبر نیز یک انسان است و با احساسات انسانی. او به خاطر از دست دادن یاران شجاعش دچار غم و اندوه می‌شود، خسته و مستأصل می‌شود، اما آگاهی و عزمش و شوکی که توده‌ها به او وارد می‌کنند،

او را مدام به جلو می‌راند.

جنبه قابل توجه دیگری در این فیلم، نقش زنان است. هم در میان پائینی‌ها و هم بالایی‌ها. در میان پائینی‌ها از برجسته‌ترین چهره‌های مبارز و آگاه، دو زن هستند. یکی زنی است میان‌سال و سیاه پوست و دیگری دختری است جوان (اسکیمو و شاید کره‌ای) که قادر است پس پشت هر حرکت طرف مقابل را ببیند و به رهبری برای ادامه راه کمک کند. در بین بالایی‌ها نیز از بدترین شخصیت‌ها زنی است سفیدپوست و خادم نظام. زنی که بیننده را به یاد سخنگویان زن کاخ سفید یا مارگارت تاچر می‌اندازد!

موقع دیدن این فیلم، بیننده آینه‌های از دنیای کنونی را می‌بیند. تضادهای آشتی ناپذیر و مقاومت و مبارزه. فیلم در صحنه‌ای تکان دهنده به ما نشان می‌دهد که چگونه استثمار کودکان مردم محروم یک شاهرگ حیاتی چرخاندن این قطار (استعاره‌ای از این سیستم) است.

برف شکن، با همه تلخی و عجایب میخکوب کننده‌اش، طوری به پایان می‌رسد که به بیننده امید می‌دهد. این قطار طبقاتی، با فداکاری و هدایت رهبر پائینی‌ها و بهترین یارانش منفجر شده و پلشتی‌ها نابود می‌شود. تنها بازماندگان، دختر جوان و پسر بچه ۵ ساله سیاه پوست هستند. آن‌ها از میان آتش و دود بیرون می‌آیند و در دور دست خرس قطبی زیبایی را در میان دشت‌های یخ زده می‌بینند. زندگی جاری شده است. فیلم نشان می‌دهد که جهان کنونی جاودانه نیست. با استفاده از مقاله‌ای در بررسی این فیلم در وبلاگ‌های ایرانی، این نوشته را پایان می‌دهیم:

«...آشنایی ما با وضعیت طبقاتی و تبعیض آمیز فیلم از همان آغاز با تلاش برای گسستن زنجیرهای اسارت و بندگی گره خورده است و این امر - یعنی مبارزه علیه نظم موجود - تنها تلاشی تصادفی و ناشی از شورشی اتفاقی نیست بلکه همه مراحل آن استوار بر آموزه‌ها و طرح از پیش اندیشیده مبارزینی است که در بخش انتهایی با بررسی و شناخت امکانات و درزهای نظم موجود همه چیز را مورد تأمل و تفکر قرار می‌دهند...».

سولماز مرادی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.